

نشریه علمی

پژوهشنامه ادبیات تعلیمی

سال چهاردهم، شماره پنجاه و پنجم، پاییز ۱۴۰۱، ص ۱۰۶-۷۷

موانع کمال و طرق مواجهه با آن‌ها، در منطق الطیر عطار

سیده پرگل شمس‌ی* - دکتر علی اکبر افراسیاب‌پور** - دکتر علی فتح‌اللهی***

چکیده

راه وصول به حضرت حق یک مسیر طولانی و پریپیچ و خم است. برای عبور موفق از این گردنه‌ی صعب‌العبور، باید موانع راه را به خوبی شناخت. هدف این پژوهش، بررسی موانع کمال انسان و راه مواجهه با این موانع در منطق الطیر عطارنیشابوری است. نگارنده از روش توصیفی با شیوه‌ی تحلیل محتوا برای نگارش استفاده کرده و از شیوه‌ی استدلال توصیفی و عقلی، برای تجزیه و تحلیل اطلاعات بهره برده است. انجام این تحقیق از آن جهت ضروری است که عطار در منطق الطیر، از شیوه‌ی خاصی برای بیان موانع کمال و نحوه‌ی برخورد با آن‌ها، استفاده کرده است که قطعاً میزان تاثیرگذاری آن، نسبت به سایرین بیشتر است. در این پژوهش، به هرگونه عاملی که از دیدگاه عطار، انسان را از نیل به تقرب خداوند، باز می‌دارد، «مانع» اطلاق شده است. بر اساس نتایج به دست آمده، عواملی مثل: دنیا طلبی، نفس‌آماره، مقام پرستی، جهل و... مانع تقرب الهی و کمال انسان هستند و سالک الی‌الله، باید این موانع و طرق مواجهه با آن‌ها را

* دانشجوی دکتری گروه ادیان و عرفان، واحد خرم‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، خرم‌آباد، ایران

noor215@gmail.com

** دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تربیت دبیر شهید رجایی، تهران، ایران (نویسنده مسؤل)

ali412003@yahoo.com

*** دانشیار گروه ادیان و عرفان، واحد خرم‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، خرم‌آباد، ایران

ali.fathollahi@yahoo.com

تاریخ پذیرش ۱۴۰۱/۴/۱۶

تاریخ وصول ۱۴۰۱/۱/۱۴

بشناسد؛ تا بتواند به کمال حقیقی دست پیدا کند.

واژه‌های کلیدی

عطارنیشابوری، موانع کمال، منطق الطیر، نفس اماره، طرق مواجهه با موانع کمال.

۱- مسئله:

میل به کمال در وجود همه‌ی موجودات از جمله انسان به ودیعه گذاشته شده است. گیاهان به صورت طبیعی و حیوانات به صورت غریزی رشد می‌کنند و به کمال شایسته‌ی خود می‌رسند. اما داستان انسان چیز دیگری است. او آفرینشی متمایز از سایر مخلوقات دارد؛ یک بعدش آسمانی و نفخه‌ی الهی و بعد دیگرش زمینی است و هر گاه، به بعد مادی، بیش از اندازه توجه شود، روح، اسیر قفس نفس می‌گردد و از پرواز به ملکوت و نیل به کمال و سعادت باز می‌ماند. به همین دلیل، یکی از اهداف اصلی ادیان الهی، کمک به بشر در جهت رفع موانع موجود در مسیر رشد معنوی و کمال اوست. بسیاری از صاحب‌نظران و اندیشمندان نیز برای دست یافتن به این مهم، تلاش نموده‌اند؛ که عطارنیشابوری در جرگه‌ی این افراد، قرار دارد. وی به عنوان یک عارف درد آشنا، که مشکلات مردم عصر خویش را به خوبی لمس کرده است، در تلاش است تا مردم زمان خود و نسل‌های بعدی را با هدف حقیقی و سعادت واقعی انسان، آشنا سازد. عوامل تاثیر گذار در رشد و شکوفایی حقیقی را به آنان گوشزد کند و موانع سعادت و کمال و راه مواجهه با این موانع را برایشان تشریح نماید. این پژوهش، بنا دارد که موانع کمال و سعادت انسان را از نگاه عطارنیشابوری در منطق الطیر مورد بررسی و پژوهش قرار دهد و در پی پاسخگویی به این سوال است که از دیدگاه عطارنیشابوری در منطق الطیر، چه عواملی انسان را از سعادت و کمال باز می‌دارند، یا حرکت او را در این مسیر، کند می‌کنند و راه مواجهه با این موانع، چیست؟

۲- پیشینه تحقیق:

فلاح خوش خلق (۱۳۷۶) در ابتدای پژوهش خود با عنوان «موانع سلوک از دیدگاه عطار با تکیه بر منطق الطیر» توضیح مختصری در مورد زندگی عطارنیشابوری و کتاب

منطق الطیر ارائه می‌دهد و در ادامه، در قالب گفتگوی مرغان و هدهد، سوالات مرغان و پاسخ هدهد را بیان می‌کند. وی سفر مرغان را یک سفر معنوی و درونی می‌داند و هر کدام از مرغان را نماد گروهی از انسان‌ها معرفی می‌کند و پاسخ هدهد به هر یک از آنان را، راه رفع آن موانع می‌داند. مقاله‌ی فوق‌الذکر مقاله‌ای همایشی است و به صورت همه‌جانبه و تخصصی موانع سلوک را مورد بررسی قرار نداده و در مورد طرق مواجهه با این موانع، تحلیلی انجام نداده است. در متن مقاله، بیشتر بر نقش نمادین و رمزی پرندگان تأکید شده و از این طریق، نگاهی کوتاه و گذرا به برخی از موانع سلوک شده است.

ظهیری (۱۳۸۷) در پژوهش خود با عنوان «تبلور کمال در منطق الطیر عطار، با نگاهی بر ابعاد روان‌شناختی آن» به بررسی نموده‌های کمال در منطق الطیر و تطبیق آن با الگوهای شخصیت سالم در روانشناسی پرداخته است. بر اساس این پژوهش، عطار مردم را به سه گروه تقسیم می‌کند: «گروهی از افراد چون تنبل و بدفرجامند، هیچ‌گاه در مسیر کمال قدم نمی‌گذارند. گروهی نیروی خود را در طول سفر به سوی کمال از دست می‌دهند و گروهی به مسیر خود جهت نیل به کمال، ادامه می‌دهند و مشکلات و سختی‌ها، مانع حرکت آنان در مسیر قرب‌الهی نمی‌شود.» وی در ادامه، به بررسی دیدگاه روانشناسان مشهور از جمله فروم، یونگ... در باره‌ی ویژگی‌های شخصیتی انسان می‌پردازد. سپس ابعاد کمال‌گرایی را از دیدگاه روانشناسان جدید مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد. بر اساس نتایج به دست آمده، هم در منطق الطیر و هم در روانشناسی، بر مرحله‌ای بودن کمال تأکید شده است. هم‌چنین، گوناگونی مرغان در منطق الطیر، نشانگر آن است که انسان‌ها، ویژگی‌های شخصیتی متنوع و متفاوتی دارند.

مسعودی فرد (۱۳۹۲) در مقاله «موانع و مراحل سلوک در منطق الطیر عطار نیشابوری» ابتدا به معرفی منطق الطیر و اهمیت و جایگاه آن پرداخته است. سپس مبحث موانع کمال را مطرح ساخته و در ادامه، هفت وادی کمال را تشریح نموده است. وی موانع کمال را به صورت جدولی ارائه داده است که شامل: نام پرنده، عذر و بهانه، نماد، پاسخ هدهد و راه حل است. در قسمت پایانی پژوهش، به شرح مراحل سلوک و وادی‌های هفت‌گانه از دیدگاه عطار می‌پردازد. این مقاله همایشی نیز، به صورت تخصصی و

کامل به بررسی موانع کمال در منطق الطیر عطار پرداخته است. تنها بخش کوچکی از مقاله ی به بررسی موانع سلوک اختصاص دارد و این مبحث به صورت مختصر و گذرا، در یک جدول دو صفحه ای و در قالب گفتگوی هدهد و مرغان، ارائه شده است.

مقامیان زاده و واردی (۱۳۹۷) در پژوهشی تحت عنوان « بررسی خصوصیات سبکی عطار در بیان ویژگی های انسان کامل » به بررسی ویژگی های انسان کامل از دیدگاه عطارنیشابوری پرداخته اند. در این پژوهش، ابتدا نظری به انسان کامل از دیدگاه قرآن کریم، احادیث و عرفا شده است. ادامه ی بحث به نقش رمزها در معرفی انسان کامل در منطق الطیر عطار، اختصاص دارد. موضوع مبحث بعدی، نقش سلوک در کمال است و بخش پایانی تحقیق، به مقایسه ی دیدگاه مولانا و عطار در زمینه کمال و انسان کامل اختصاص دارد. نتایج به دست آمده از این پژوهش حاکی از آن است که عطار توجه فراوانی به مقوله ی انسان کامل، مبذول داشته است. از دید وی، هدهد رمز انسان کامل است. انسان کامل کسی است که در وجود حضرت حق، ذوب شده باشد.

۳- روش شناسی تحقیق:

روش تحقیق: روش تحقیق مورد استفاده در این پژوهش، روش توصیفی با شیوه ی تحلیل محتوا است. برای گردآوری اطلاعات مورد نیاز، از روش کتابخانه ای بهره گرفته شده است. ابزار گردآوری اطلاعات، فیش برداری است و از روش توصیفی و استدلال عقلی برای تجزیه و تحلیل اطلاعات استفاده شده است.

۴- اهمیت و ضرورت تحقیق:

هدف نهایی عرفان، وصال به درگاه محبوب است. اما موانعی وجود دارد که انسان را از نیل به این هدف مهم باز می دارد و انسان چاره ای جز شناخت این موانع و پیدا کردن راهی برای از میان برداشتن آن ها ندارد؛ به همین دلیل، نویسندگان متعددی در این زمینه هنرنمایی کرده اند. اما حکایت منطق الطیر عطار، متفاوت است؛ زیرا چندین شاخصه ی مهم را هم زمان داراست: اولاً یک اثر عرفانی به زبان شعر است، ثانیاً با چاشنی آیات و روایات آراسته شده است، ثالثاً از زبان پرندگان نگاشته شده است، رابعاً به صورت

داستان و تمثیل است، خامساً نویسنده خود، تجربه‌ی طی این طریق را دارد. با توجه به موارد فوق، قطعاً میزان تاثیر گذاری آن نسبت به سایر کتب، بیشتر است؛ به همین دلیل مطالعه و تحقیق بر روی آن لازم و ضروری است.

۵- موانع کمال و طرق مواجهه با آنها، در منطق الطیر عطار

«از دیدگاه اهل سلوک، «کمال» تشبّه به خداوند و تقرب به اوست؛ این تقرب تنها باید از راه تخلّق و تحقق به صفات خدا، صورت گیرد». (خالدیان، ۱۳۸۵: ۴۱) عطار، کمال انسان را در این می داند که خود را وقف حضرت حق کند، به مقام فنای فی‌الله، دست پیدا کند و تسلیم محض اوامر خداوند، باشد:

چون دلت شد واقفِ اسرارِ حق	خویشتن را وقف کن بر کارِ حق
چون شوی در کارِ حق مرغِ تمام	تو نمائی حق بماند و السلام

(عطار نیشابوری، ۱۳۷۳: ۵۶)

وی، در داستان سفر مرغان به سوی سیمرغ، آخرین وادی را وادی «فقر و فنا» می خواند؛ این بدان معناست که از نظر عطار، کمال انسان در فنای فی‌الله است:

بعد ازین وادی فقر است و فنا	کی بود اینجا سخن گفتن روا
دل درین دریای پر آسودگی	می نیابد هیچ جز گم بودگی
عود و هیزم چون به آتش در شوند	هر دو بر یک جای خاکستر شوند

(عطار نیشابوری، ۱۳۷۳: ۳۴۴)

وی در ابیات زیر، کمال انسان را تسلیم بودن او در برابر فرمان پروردگارش می داند:

دیگری پرسید ازو کای رهنمای	چون بود گر امر می‌آرم به جای
----------------------------	------------------------------

(همان: ۲۱۸)

هر چه فرماید، بجان، فرمان کنم	گر ز فرمان سرکشم تاوان کنم
گفت نیکو کردی ای مرغ این سؤال	مرد را زین بیشتر نبود کمال

(همان: ۲۱۹)

در کتاب منطق الطیر، موانعی که از سرعت سیر انسان، می کاهد و یا به کلی او را از حرکت به سمت سعادت و کمال باز می دارد، در شکل سفر مرغان به سوی سیمرغ و سایر حکایات و تمثیلات منطق الطیر، بیان گردیده است. عطار، با الهام گیری از تعالیم

اسلامی، عقیده دارد که انسان، ترکیبی است از دو بعد مادی و معنوی:

روح را در صورتِ پاک او نمود این همه کار از کفی خاک او نمود

(همان : ۵)

جان‌بلندی داشت، تن پستیِ خاک مجتمع شد خاکِ پست و جانِ پاک

(همان : ۱۴)

و به دلیل ساختار وجودی دو بعدی، دو گونه گرایش نیز دارد: ۱- گرایش به خوبی‌ها و کمال که نشأت گرفته از بعد ملکوتی اوست. ۲- گرایش به خواسته‌های شهوانی، پست و حیوانی که سرچشمه گرفته از بعد مادی اوست و از وابستگی نفس به دنیای مادی سرچشمه می‌گیرد. انسان به تبع بعد مادی، یک‌سری ویژگی‌های منفی دارد، که این ویژگی‌ها، قدرت پرواز را از انسان می‌گیرند و مانع کمال و اوج گرفتن او می‌شوند و برای نیل به کمال، باید این موانع را از سر راه خود بردارد. عطار برای بیان افکار خود در این زمینه و تاثیرگذاری بیشتر بر مخاطب، از روش تمثیل و داستان، همراه با چاشنی آیات و روایات، استفاده کرده است. به کارگیری این شیوه، ارزش کار او را دوچندان نموده است. در ذیل، به برخی از موانع کمال انسان، از دیدگاه عطار و طرق مواجهه با این موانع، اشاره می‌شود. (لازم به ذکر است که در سفر مرغان به سوی سیمرغ، هر کدام از مرغان مشکلی دارند که پای آن‌ها را برای سفر، سست می‌کند و هدهد به عنوان پیر و مرشد، در حل این مشکلات به مرغان یاری می‌رساند. در این نوشتار، مشکلات هر کدام از مرغان تحت عنوان یک مانع برای کمال انسان، آورده شده است. علاوه بر گفت‌وگوی هدهد و مرغان، از سایر اشعار منطق‌الطیر نیز در این زمینه بهره گرفته شده است.)

۵-۱ تبعیت از نفس اماره

تصور اغلب عرفا و صوفیه از نفس، یک تصور منفی است: «النفس بطبعها معدن الشرِّ و مأوی الرجس لكونها من عالم الظلمات (ابن عربی، ۱۴۲۲ق، ج ۲: ۳۷۰) نفس آدمی طبیعتاً، معدن شرِّ و جایگاه پلیدی است؛ زیرا نفس از عالم ظلمات است.» منظور عرفا از نفس، همان نفس اماره است. از دیدگاه ایشان، راه سعادت از مسیر مبارزه با نفس می‌گذرد و سلوک و کسب درجات عالی انسانی بدون مبارزه با نفس، امکان‌پذیر نیست.

منظور از مبارزه‌ی با نفس، نابود کردن نفس نیست؛ بلکه منظور، از بین بردن صفات منفی نفس است؛ هم‌چنان که هجویری می‌گوید: «مجاهدت نفس، مر فَنای اوصاف نفس بود نه فَنای عین وی را (هجویری، ۱۳۹۳: ۳۱۱)». «در مثنوی‌های عطار نیز، نفس عمدتاً همان نفس زمینی، بهیمی و در یک کلمه نفس اماره است. جز در مواردی اندک، شیخ در هر جا که از نفس سخن رانده، مقصودش نفس اماره بوده است (محمدی، ۱۳۹۴: ۱۹۹)». عطار نفس را بزرگ‌ترین دشمن انسان می‌داند و آن را را بیشتر از همه چیز، به «سگ» تشبیه کرده است:

چون مدد می‌گیرد این نفس از دو راه بس عجب باشد اگر گردد تباه
دل، سوارِ مملکت آمد مقیم روز و شب این نفسِ سگ او را ندیم
(عطار نیشابوری، ۱۳۷۳: ۱۶۰)

در نظر عطار، هوای نفس، از ابلیس هم خطرناک‌تر است:

تا پیشِ تو است این نفسِ سگ از برت ابلیس بگریزد به تگ
(همان: ۱۶۳)

نفس انسان، هیچ وقت سر تسلیم و فرمانبرداری ندارد. گرگان بیابان، با انسان دوست و آشنا می‌شود، اما نفسی که در درون اوست، با او بیگانه است و سر دشمنی دارد:

نفسِ سگ هرگز نشد فرمان‌برم من ندانم تا ز دستش جان برم
آشنا شد گرگ در صحرا مرا و آشنا نیست این سگِ رعنا مرا
(همان: ۱۵۸)

نفس هرگز، اجازه‌ی آسایش و راحتی به انسان نمی‌دهد؛ نفس مثل دوزخ پر از آتش است. آیا می‌توان در جهنم خوش بود؟!:

با وجودِ نفس، بودن ناخوش است زان که نفست دوزخی پراتش است
(همان: ۱۵۹)

نفس آدمی، بزرگ‌ترین دشمن اوست و چنان قوی و خطرناک است که تنها با یاری و لطف خداوند می‌توان از شر آن در امان ماند:

نفسِ من بگرفت سرتاپایِ من گر نگیری دستِ من، ای وایِ من!

(همان : ۱۸)

اگر نفس اماره رها شود، آتش شهوت را در درون آدمی شعله ور می سازد. نورانیت را از دل می زداید و تن را رنجور و خسته می کند. شهوت در درون آدمی همانند طشت آتشی است که نفس انسان بر آن حکومت می کند و شیاطین نیز لشکریان او هستند؛ اگر این آتش کنترل نگردد و شعله ور شود، تمام وجود آدمی را می سوزاند:

ای گرفته بر سگِ نفست خوشی در تو افکنده ز شهوت آتشی
آبِ تو آن آتشِ شهوت ببرد از دلت نور و ز تن قوت ببرد

(همان : ۱۶۲)

در نهاد آدمی، شهوت چو طشتی آتش است نفس سگ چون پادشاهی و شیاطین لشکرست
(عطار نیشابوری، ۱۳۸۴ : ۷۴۹)

وی نفس را به ماهی یونس تشبیه می کند که حضرت یونس را در درون خود زندانی کرد:

ای شده سر گشته ماهیِ نفس چند خواهی دید بد خواهی نفس
(عطار نیشابوری، ۱۳۷۳ : ۵۵)

در بینش عطار، مبارزه با هوای نفس، چنان سخت و نفس گیر است که اگر کسی بتواند با آن مبارزه کند، می تواند در دو عالم، شیران را در کمند کند. کسی که بتواند این سگ را خوار و ذلیل کند، هیچ مردی نمی تواند به گرد پایش برسد. ارزش خاک کسی که بتواند نفس اماره را در بند کند، از خون دیگران بیشتر است:

هر که این سگ را به مردی کرد بند در دو عالم شیر آرد در کمند
هر که این سگ را زبون خویش کرد گردِ کفشش در نیابد هیچ مرد
هر که این سگ را نهد بندی گران خاکِ او بهتر ز خونِ دیگران

(همان : ۱۶۱)

عطار، راه مواجهه با این مانع را کنترل و محدود کردن خواسته های نفس و خوارکردن آن می داند. از دیدگاه وی، انسان زمانی می تواند به آرامش دست یابد و پله های کمال را طی کند که نفس خود را بکشد. باید نفس کافر را کشت تا بتوان به مقامات بالای معنوی دست پیدا کرد، کاشف اسرار شد و همنشین اولیاءالله گشت:

روح را زین سگ امانی می‌دهم جان من زان یافت این عالی‌مقام (همان : ۷۶)	نفس سگ را استخوانی می‌دهم نفس را چون استخوان دادم مدام نفس کافر را بگش مؤمن بباش
چون بگشتی نفس را ایمن بباش (همان : ۵۰)	نفس چون بُت را بسوز از شوقِ دوست تا بسی جوهر فروریزد ز پوست (همان : ۲۷۶)
تو اسرار زمین هرگز نبینی برون است از نمکسار معانی (عطار نیشابوری، ۱۲۹۸: ۷۷)	ولی با نفس سگ تا میشینی سگ نفس تو اندر زندگانی ای شده سر گشته ماهی نفس سر بکن این ماهی بد خواه را گرد بُود از ماهی نفست خلاص (عطار نیشابوری، ۱۳۷۳: ۵۵)
چند خواهی دید بد خواهی نفس تا توانی سود فرق ماه را مونس یونس شوی در صدرِ خاص (عطار نیشابوری، ۱۳۷۳: ۵۵)	نفس را همچون خر عیسی بسوز خر بسوز و مرغ جان را کار ساز پس چو عیسی جان شو و جان بر فروز تا خوشت روح الله آید پیش باز (عطار نیشابوری، ۱۳۷۳: ۵۳)

۵-۲ دنیا طلبی

از نظر عطار، دنیا طلبی نیز یکی از موانع مهم سیر و سلوک و نیل به کمال محسوب می‌شود؛ به همین دلیل، همواره دنیا مورد ذمّ او قرار می‌گیرد. وی «گاهی اظهارات غم انگیزی در بی وفایی، بی ثباتی و مردم‌کُشی آن دارد و گاهی آن را اقامتگاهی موقت می‌داند که پایدار دانستن آن را دیوانگی و غفلت می‌شمارد. (ریتز، ۱۳۸۸: ج ۱: ۶۳)» از نظر وی، دنیا همانند زندانی است که انسان با مرگ، از آن جدا می‌شود. با مرگ، رشته‌ی تمام تعلقات دنیوی، از هم گسیخته می‌شود.

چون درین زندان بسی نتوان نشست
خویشتن را باز کش از هر چه هست

زان که وقتِ مرگ، یکِ یکِ چیزِ تو کی بدارد دست از تیریزِ تو؟
(همان : ۲۲۵)

«کوچک‌ترین تعلق به دنیا، سالک را از ادامه سیر و سلوک بازخواهد داشت؛ چنان که حضرت عیسی علیه السلام، به خاطر داشتن سوزنی بر گریبان خود، از عروج بازماند و در فلک چهارم متوقف شد (اکرمی، دینی، ۱۳۹۷: ۳۶)».

چو عیسی از یکی سوزن فروماند من این بُت کم ز سوزن می‌ندانم
(عطار نیشابوری، ۱۳۸۴: ۴۵۶)

دنیا همانند مرداری است که سرگرم شدن به آن، مانع درک حقایق عالم معنا می‌شود:
بسته مردارِ دنیا آمدی لا جرم مهجور معنا آمدی
(عطار نیشابوری، ۱۳۷۳: ۵۶)

دنیاطلبی، دین و ایمان را از بین می‌برد. آرزو ها، جان آدمی را نابود می‌کند. ذره ذره‌ی تعلقات دنیوی مانعی بر سر راه کمال آدمی هستند:

حُبِ دنیا ذوقِ ایمانت ببرد آرزو و آرزو جانانت ببرد
(همان : ۱۶۷)

غرقِ دنیایی، بیاید دینت نیز؟ دین بنیزت دست ندهد ای عزیز
گر پلاسی خوابگاهت آمده‌ست آن پلاست بندِ راهت آمده‌ست
(همان : ۱۷۱)

شیخ، در داستان «رابعه»، به خوبی، نقش دلبستگی به دنیا را در تضعیف ایمان، به رشته‌ی تحریر در آورده است:

رفت شیخ بصره پیشِ رابعه	گفت ای در عشق صاحبِ واقعه
نکته‌ای کز هیچ کس نشنیده‌ای	بر کسی نه خواندی نه دیده‌ای
آن تو را از خویشتن روشن شده‌ست	آن بگو، کز شوق جانِ من شده‌ست
رابعه گفتش که ای شیخ زمان	چند پاره رشته بودم ریسمان
بُردم و بفروختم خوش شد دلم	دو دُرستِ سیمِ آمد حاصلم
هر دو نگرفتم به یک دست آن زمان	این درین دستم گرفتم آن در آن

زان که ترسیدم که چون شد سیم جفت راهزن گردد فرو نتوان گرفت

(همان : ۱۷۵)

از نظر عطار، دنیا بی ارزش و ناچیز است. خانه‌ی حرص و آز است. یادگار فرعون و نمرود است. پایان پذیر است. سراسر آلودگی و نجاست است. زباله‌دانی است که باید از آن دوری کرد. انسان هرچه بیشتر به این گلخن نزدیک شود، درد و رنج بیشتری را نصیب خود خواهد کرد. هزاران نفر در پی دستیابی به دنیا، در اوج ذلت و بدون این که چیزی نصیبشان شود، هلاک شده اند:

مانده از فرعون وز نمرود باز

تو به جان آویخته در دام او

(همان : ۱۶۷)

ترک او گیر و بدو منگر تو نیز

هر که دلبندد در او دل زنده نیست

(همان : ۲۱۲)

خلق می‌میرند در وی دربه‌در

زار می‌میرند در دنیا به درد

(همان : ۱۳۹)

ک «ای اخی! چون می‌گذاری روزگار؟»

خشک لب‌تر دامنی‌ام مانده

تا که نشکستند آنجا گردنم

(همان : ۲۱۵)

چيست دنیا؟ آشیان حرص و آز

حق تعالی کرده لا شئی نام او

چون جهان می‌بگذرد بگذر تو نیز

زان که هر چیزی که پاینده نیست

هست دنیا چون نجاست سر به سر

صد هزاران خلق همچون کرم زرد

صوفی را گفت مردی نامدار

گفت: من در گلخنی‌ام مانده

گرده‌ای، نشکستم اندر گلخنم

عطار کسانی را که در طلب دنیا هستند، به عنکبوتی تشبیه می‌کند که دامی برای مگس پهن می‌کند و آن را شکار می‌کند، خون او را می‌مکد و گوشتش را برای تغذیه‌ی خود خشک می‌کند؛ ناگهان، صاحب خانه، چوب به دست از راه می‌رسد و مگس و خانه‌ی عنکبوت را در یک لحظه از بین می‌برد. همان طور که خانه‌ی عنکبوت و غذایش در یک لحظه نابود می‌شوند، اگر تمام دنیا، به انسان تعلق داشته باشد، در یک چشم به هم زدن، همه را از دست می‌دهد:

هست دنیا و آن که در وی ساخت قوت
چون مگس در خانه آن عنکبوت
گر همه دنیا مسلم آیدت
گم شود تا چشم بر هم آیدت
(همان : ۱۸۰)

از نظر وی، دنیا، قلمرو شیطان است و هرکدام از خواسته‌های نفس، یک دام از طرف شیطان هستند. با برآوردن هر آرزو، صد شیطان در درون انسان متولد می‌شود:

عشوه ی ابلیس از تلبیسِ توست
در تو، یک یک آرزو، ابلیسِ توست
گر کنی یک آرزوی خود تمام
در تو صد ابلیس زاید و السلام
گلخنِ دنیا که زندان آمده‌ست
سر به سر اقطاع شیطان آمده‌ست
دست از اقطاع او کوتاه دار
تا نباشد هیچ کس را با تو کار
(همان : ۱۶۴)

سرگرم شدن به دنیا، وقت تلف کردن است. دنیا محل گرفتاری است. «آتشی برافروخته است که هر لحظه خلقی دیگر را می‌سوزاند. (ثروتیان، ۱۳۸۳: ۲۸۶):»

کار دنیا چیست؟ بیکاری همه
چیست بیکاری؟ گرفتاری همه
هست دنیا آتش افروخته
هر زمان خلقی دگر را سوخته
(عطار نیشابوری، ۱۳۷۳: ۱۶۸)

از نظر عطار، راه مواجهه با این مانع، ترک کردن تعلقات دنیوی است. تا ذره‌ای تعلق به دنیا در وجود آدمی هست، قدم گذاشتن در راه کمال میسر نیست. باید تمام تعلقات مادی را سوزاند و خاکستر کرد؛ تا بتوان در مسیر کمال قدم نهاد:

دوخته بر در، دریده بر مدوز
هر چه داری تا سر مویی بسوز
چون بسوزی گُل به آهی آتشین
جمع کن خاکسترش در وی نشین
چون چنین کردی برستی از همه
ور نه خون خور تا که هستی از همه
تا نمیری خود ز یک یک چیز تو
کی نهی گامی درین دهلیز تو؟
چون درین زندان بسی نتوان نشست
خویشتن را باز کش از هر چه هست
دست‌ها اوّل ز خود کوتاه کن
بعد از آن، آنگاه، عزم راه کن
(همان : ۲۲۵)

و نیز، با دست کشیدن از تعلقات دنیوی می توان قدرتمند شد و به درجات بالای معنوی دست پیدا کرد. چشیدن طعم معنویت و آرامش، تنها در سایه‌ی ترک تعلقات دنیوی امکان پذیر است. باید جان را فدا کرد تا به جانان رسید:

چون بگردد از دو گیتی رای تو دست ذوالقرنین آید جای تو
(همان: ۵۶)

نَفَقَهُ كُنْ حَيْزِي كَه دَارِي چارسو «لَنْ تَسْأَلُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا»
هر چه هست آن ترک می باید گرفت گر بود جان ترک می باید گرفت
(همان: ۱۷۱)

زراندوزی و مال دوستی نیز که نشأت گرفته از تمایل انسان به دنیاست، یکی از موانع کمال محسوب می شود. کسی که عاشق انباشت سکه و طلاست، نمی تواند به معشوق حقیقی فکر کند و در راه رسیدن به او تلاش نماید. از نظر عطار نیز، عشق به زر و سیم، عامل باز دارنده‌ی انسان از سعادت و کمال است. عاشقان پول و ثروت آن قدر سرگرم انباشت ثروت هستند که از عالم معنا به کلی غافل شده اند:

دیگری گفتش که من زر دوستم عشقِ زر، چون مغز شد در پوستم
تا مرا چون گل زری نبود به دست همچو گل خندان بتوانم نشست
عشقِ دنیا و زرِ دنیا مرا کرد پر دعوی و بی معنی مرا
(همان: ۱۷۰)

در منطق عطار، عشق و علاقه به زر و سیم، نشانه‌ی کفر است. کسانی که به انباشت زر و سیم مبادرت می کنند، همانند سامری هستند که گوساله‌ای از طلا ساخت تا مردم را از راه خدا منحرف کند. روز قیامت، چهره‌ی کسانی که عاشق انباشتن ثروت هستند، دگرگون می شود:

عشق گنج و عشق زر از کافرست هر که از زر بت کند او آزرست
زر پرستیدن بود از کافری نیستی آخر ز قوم سامری
هر دلی کز عشقِ زر گیرد خلل در قیامت صورتش گردد بدل
(همان: ۸۴)

عطار برای رفع این مانع، از سالکان می خواهد که به جای توجه به صورت، به معنا توجه کنند؛ زیرا صورت بدون معنا هیچ است. از نگاه وی، زر، اگر چه به ظاهر زیباست، اما در اصل، سنگی بیش نیست. کسی که به زر و سیم دل بسته شده است، همانند کودکی است که فریب رنگ ها را می خورد. باید توجه داشت که اگر زر، انسان را از خدا غافل کند، برایش بت می شود و باید آن را از بین ببرد. کسی که عزت را در داشتن ثروت می داند و فقر و نداری را مایه خفت و خواری می شمارد، با خدا هیچ رابطه ای ندارد. برای مسافر کوی دوست، سنگ و گوهر تفاوتی ندارد. هر چه از جانب دوست به او می رسد را ارج می نهد؛ چه گوهر باشد چه سنگ:

گفت ای از صورتی حیران شده	از دلت صبیح صفت پنهان شده
مردِ معنی باش و در صورت مپیچ	چیست معنی؟ اصل. صورت چیست؟ هیچ
زر به صورت رنگ گردانیده سنگ	تو چو طفلان مبتلا گشته به رنگ
زر که مشغولت کند از کردگار	بت بود در خاکش افکن زینهار
	(همان : ۱۷۰)

گر تفاوت باشدت از دست شاه	سنگ با گوهر، نه ای تو مرد راه
گر عزیز از گوهری، از سنگ خوار	پس ندارد شاه اینجا، هیچ کار
سنگ و گوهر را نه دشمن شو نه دوست	آن نظر کن تو که این از دست اوست
	(همان : ۲۸۹)

۳-۵ حب مقام و شهرت پرستی

شهرت پرستی و قدرت طلبی یکی از رذایل اخلاقی و جزء خواسته های نفسانی انسان است. این مانع نیز از میل دنیا طلبی انسان سرچشمه می گیرد. بسیاری از مشکلات بشر در طول تاریخ، نشأت گرفته از این میل بوده است. بسیار بوده اند، کسانی که برای رسیدن به یک مقام و یا حفظ آن، آخرت خویش را نابود ساخته اند و حق حیات را نیز از هزاران بی گناه گرفته اند. عطار، شهرت پرستی را نیز یکی از موانع کمال به حساب می آورد. سیر و سلوک، فراغت بال می خواهد و جاه طلبی، این فراغت را از انسان می گیرد. افرادی که در قصرهای مجلل، وسیع و دلگشا زندگی می کنند، بهترین امکانات

رفاهی را در اختیار دارند و دیگران در خدمت آنان هستند، چگونه می‌توانند از این شرایط، قطع نظر کنند و خود را به سختی و بلا، عادت دهند؟:

دیگری گفتش دلم پر آتش است	زان که زاد و بود من جایی خوش است
هست قصری زرنگار و دلگشای	خلق را نظاره او جان فزای
عالمی شادی مرا حاصل ازو	چون توانم بر گرفتن دل ازو؟
شاه مرغانم در آن قصر بلند	چون کشم آخر درین وادی گزند؟
شهریاری چون دهم کئی ز دست	چون کنم، بی آنچنان قصری، نشست؟
هیچ عاقل رفت از باغ ارم	تا که بیند در سقر داغ و الم؟

(همان : ۱۷۷)

عطار راه مواجهه با مانع حب مقام را توجه به ناپایدار بودن و بی ارزشی دنیا می‌داند. از منظر وی دنیا گلخن است. در این گلخن هیچ کاری نمی‌شود انجام داد. وقتی خود دنیا، مزبله و کثیف است، پُست و مقام آن به چه دردی می‌خورد؟! اگر انسان برای همیشه در دنیا می‌ماند، می‌توانست به قصر فکر کند؛ حال که مسافری است و مدتی کوتاه در اینجا اتراق می‌کند و خواه و ناخواه باید ترکش نماید، ساختن قصر چه معنا دارد؟ قصر دنیایی، حتی اگر مثل بهشت باشد، چون با مرگ، از انسان گرفته می‌شود، زندانی پر از محنت است. بهتر است به جای فکر کردن به قصر، به بهشت جاویدان فکر کند و برای رسیدن به آن تلاش نماید:

گفت ای دون همت نامرد تو	سگ نه گلخن چه خواهی کرد تو
-------------------------	----------------------------

(همان)

گلخن است این جمله دنیایِ دون	قصرِ تو چند است ازین گلخن کنون؟
قصرِ تو گر خُلدِ جنتِ آمده‌ست	با اجل، زندانِ محنت آمده‌ست
گر نبودی مرگ را بر خلق دست	لایق افتادی درین منزل نشست

(همان: ۱۷۸)

گر چه این قصر است خرم چون بهشت	مرگ بر چشم تو خواهد کرد زشت
هیچ باقی نیست، هست این جای زیست	لیک باقی نیست، این را حيله نیست.»

از سرای و قصر خود چندین مناز رخس کبر و سر کشی چندین متاز
(همان: ۱۷۹)

۵-۴ زیاده خواهی و تنوع طلبی

از دیگر موانع کمال انسان از دیدگاه عطار، می توان به زیاده خواهی و تنوع طلبی، اشاره کرد. به طور طبیعی انسان هیچ وقت، به داشته هایش قانع و راضی نیست. خیلی زود از داشته هایش خسته و ملول می شود و هرچه داشته باشد، خواهان چیزی فراتر از آن است. از طرفی دیگری فردی که به دنبال خواسته های متنوع و رنگارنگ نفس است، فرصتی برای اندیشیدن به سعادت و کمال نخواهد داشت. عطار، علت اخراج حضرت آدم از بهشت را همین زیاده خواهی او می داند. حضرت آدم از داشته هایش خسته شده بود و به دنبال تجربه ای نو می گشت؛ به همین دلیل، علی رغم این که از خوردن گندم نهی شده بود، به خوردن آن مبادرت ورزید. زیاده خواهی و تنوع طلبی حضرت آدم، باعث شد که تمام سرمایه ی معنوی که به دست آورده بود، بسوزد و از بین برود. هم خدا را نافرمانی کرد و هم نعمت بهشت را از دست داد:

دل بگیرد زانِ خویشش بی شکی بحر دارد، قطره خواهد از یکی
(همان: ۲۵۴)

بود آدم را دلی از کهنه سیر از برای نو به گندم شد دلیر
کهنه ها جمله به یک گندم فروخت هر چه بودش جمله در گندم بسوخت
(همان: ۲۵۵)

وی، زیاده خواهی و تنوع طلبی انسان را در قالب داستانی جذاب و شنیدنی از این قرار آورده است: «دو نفر سقایی می کردند؛ یکی از آن ها، با این که آب در دست داشت، پیش دیگری رفت و از او آب طلب کرد. دیگری به او گفت: تو که خودت آب داری. از آب خودت بخور. مرد گفت: ای عاقل به من آبی بده؛ چون از آب خودم دلزده شده ام!»

می شد آن سقا مگر آبی به کف دید سقایی دگر در پیش صف
حالی، این یک، آب در کف آن زمان پیش آن یک رفت و آبی خواست از آن
مرد گفتش «ای ز معنی بی خبر چون تو هم این آب داری، خوش بخور!»

گفت «هین آبی ده ای بخرد مرا زان که دل بگرفت از آن خود مرا!»
(همان : ۲۵۴)

از نظر عطار، راه مبارزه با این مانع، روی آوردن به خداوند و قرار دادن محبت او در قلب است. همه عالم از خداست و تنها اوست که روح بی نهایت طلب انسان را سیراب می کند. کسی که خدا را طالب است، فقط رسیدن به لقای او برایش مهم است؛ با او احساس پادشاهی می کند و خود را بی نیاز از همه می بیند:

خسروی من لقای او بس است تاج فرقم خاک پای او بس است
(همان : ۲۵۳)

بس بود این گلخنم روشن ز تو چیست به از تو که خواهم من ز تو؟
مرگ جان باد این دل پر پیچ را گر گزیند بر تو هرگز هیچ را
من نه شاهی خواهم و نه خسروی آنچه می خواهم من از تو، هم توی
(همان : ۲۵۴)

۵-۵ جان دوستی و ترس از مرگ

عطار، حب ذات و دوست داشتن جان را نیز یکی از موانع مهم سلوک و کمال به حساب می آورد. این مانع نیز، به دلیل رذیله ی دنیا طلبی در انسان شکل می گیرد. علاقه و وابستگی به دنیا، باعث می شود که فرد برای حفظ جان خود، دست به هر کاری بزند. حتی دستورات خداوند را هم نادیده می گیرد. در داستان سفر مرغان به سوی سیمرغ، بعضی از مرغان، به خاطر ترس از مرگ، حاضر نشدند که با هدهد همسفر شوند و به سوی سیمرغ بروند.

دیگری گفتش که می ترسم ز مرگ وادی دورست و من بی زاد و برگ
این چنین کز مرگ می ترسد دلم جان برآید در نخستین منزل
(عطار نیشابوری، ۱۳۹۱: ۳۳۶)

در این سفر، صعوه به خاطر ترس از به خطر افتادن جانش، از سفر به سوی سیمرغ سر باز می زند:

در وصال او چو نتوانم رسید بر محالی راه نتوانم برید

گر نهم رویی به سوی درگهش یا بمیرم یا بسوزم در رهش
(عطار نیشابوری، ۱۳۷۳: ۸۶)

از دیدگاه عطار، برای رفع این مانع، باید از جان گذشت و آن را تقدیم جانان کرد. زیرا، جان، بدون جانان ارزشی ندارد. از طرفی نمی شود که هم جان را حفظ کرد و هم به وصال جانان رسید. پس باید جان را نثار جانان کرد تا جانان، در عوض، هزاران جان را نثارت کند:

سد ره جانست، جان ایشار کن پس برافکن دیده و دیدار کن
(همان : ۹۵)

جان بی جانان که را آید به کار گر تو مردی جان بی جانان مدار
مرد می باید تمام این راه را جان فشاندن باید این درگاه را
دست باید شست از جان مردوار بس که جانان جان کند بر تو نثار
(عطار نیشابوری، ۱۳۹۱: ۲۶۴)

عطار در این زمینه داستانی را از این قرار حکایت می کند که خضر، از یکی از مجذوبان می پرسد آیا می خواهد که یار و همراه او باشد؟ او پاسخ می دهد که راه ما از هم جدا است؛ زیرا تو آب حیات خورده‌ای تا جان خود را تا دیرگاه حفظ کنی و من در فکر آنم تا ترک جان کنم:

بود آن دیوانه عالی مقام خضر با او گفت «ای مردِ تمام
رای آن داری که باشی یارِ من؟» گفت «با تو بر نیاید کارِ من
زان که خوردی آب حیوان چند راه تا بماند جانِ تو تا دیرگاه
من در آنم تا بگویم ترکِ جان زان که بی جانان ندارم برگِ آن
چون تو اندر حفظِ جانی مانده من به نو هر روز جان افشاند
(عطار نیشابوری، ۱۳۷۳: ۶۷)

۵-۶ تمایل به عشق های مجازی و شهوانی

یکی از خطرناک‌ترین موانع کمال، شهوت و دل بستن به معشوق‌های مجازی است. «صفت شهوت کامل‌ترین صفت حیوانی است که بزرگ‌ترین موانع از آن می‌خیزد.»

(نجم‌الدین رازی، ۱۳۷۲: ۷۱) انسان امروز، با جدایی از عالم قدسی و انس با جاذبه‌های رنگانگ زودگذر دنیایی، ارادت ورزی به معشوق ازلی را از یاد برده است و به لذت‌های آنی خو کرده است (قبادی و همکاران، ۱۳۹۰: ۹۶ و ۹۷). عطار، تمایل به عشق‌های مجازی و دل بستگی به هر کسی غیر از خدا را از موانع کمال به حساب می‌آورد. در داستان سفر مرغان، بلبل نماد کسانی است که به عشق‌های مجازی دل بسته‌اند. از نظر وی، عشق مجازی، عقل را از کار می‌اندازد، ایمان را می‌دزدد و انسان را از معشوق حقیقی غافل می‌کند:

عشقی دلبندی مرا کرده‌ست بند	دیگری گفتش که ای مرغِ بلند
عقل من بربود و کارِ خویش کرد	عشقی او آمد مرا در پیش کرد
(عطار نیشابوری، ۱۳۷۳: ۱۸۳)	
آتشی در جان من از عشقی اوست	کفر من ایمان من از عشقی اوست
همدمم در عشقی او اندوه بس	گر ندارم من در این اندوه کس
(همان : ۱۸۴)	

وی معتقد است که عشق به صورت، عشق حقیقی و از روی آگاهی نیست؛ بلکه شهوت حیوانی است. عشق ورزیدن به صورتی که زوال‌پذیر است و از خون خلط آفریده شده است، جهل است. عاشق، معشوق خود را ماه می‌خواند. ولی همین معشوق زیبا، از خون و خلط، خلق شده است. پس انسانی که معشوق مجازی را برگزیده است، در واقع عاشق خون شده است و اگر همین خون و خلط، از معشوقش، گرفته شود، در نهایت زشتی است. عشق مجازی کینه‌پراکن و اختلاف‌برانگیز است :

هست شهوت بازی ای حیوان صفت	عشق صورت، نیست عشقی معرفت
(همان)	
کرده نام او مه‌نا کاسته	صورتی از خلط و خون آراسته
زشت‌تر نبود درین عالم ازو	گر شود آن خلط و آن خون کم ازو
دانی آخر کان نکویی چون بود	آن که حسن او ز خلط و خون بود
دشمنی گردد همه با یکدگر	دوستی صورتی مختصر

(همان : ۱۸۵)

عطار راه درمان مشکل تمایل به عشق مجازی را، شناخت معشوق حقیقی و توجه تام به او می‌داند. از منظر وی، باید به جای عشق به موجودی معیوب که از خون و خلط آفریده شده و مایه‌ی اختلاف است، به معشوق حقیقی عشق ورزید، که زیبا، بی‌عیب، لایزال و مایه‌ی صلح و اتحاد است. نادیده گرفتن چنین معشوقی کفر است. دلبستگی به صورت‌های مجازی همانند حجابی، انسان را از درک زیبایی معشوق حقیقی محروم ساخته است. زمانی که پرده‌ها فرو افتد و چهره‌ی تابناک آن معشوق حقیقی، نمایان شود، صورت‌ها همه محو و نابود می‌شوند و عزت‌ها به ذلت مبدل می‌گردند:

هر جمالی را که نبود بی‌زوال	کفر باشد نیست گشتن زان جمال
چند گردی گردِ صورتِ عیبِ جوی	حسن در غیب است، حسن از غیب جوی
گر بر افتد پرده از پیشانِ کار	نه همی دیار ماند نه دیار
محو گردد صورتِ آفاقِ کُل	عزّها کَلّی بَدَل گردد به ذُلّ
وان که او را دوستیِ غیبی است	دوستی این است کز بی‌عیبی است

(همان)

۷-۵ وسوسه‌ی شیطان

عطار، شیطان را نیز مانع سلوک و کمال انسان به حساب می‌آورد. البته کار شیطان فقط وسوسه کردن است. تا زمانی که راه نفوذ در وجود انسان نیابد، کاری از عهده‌اش بر نمی‌آید. در سفر مرغان منطق‌الطیر، یکی از مرغان از هدهد می‌پرسد: «هنگام حضور در پیشگاه حق، شیطان راهزنم می‌شود و مرا فریب می‌دهد و مانع از این می‌شود که به حیات معنوی برسم، چه کار کنم که از دستش نجات پیدا کنم؟» او پاسخ می‌دهد که شیطان به تنهایی نمی‌تواند مانعی را ایجاد کند. نفوذ شیطان در تو، از طریق آرزوهای محقق می‌شود. «تک تک آرزوها و خواسته‌های نفس تو، ابلیس توست. هر گاه به یکی از آرزوهای خود برسی، صد شیطان در تو به وجود می‌آید. (ثروتیان، ۱۳۸۴: ۲۸۴):

راه بر من می‌زند وقت حضور	دیگری گفتش که ابلیس از غرور
وز می‌معنا حیاتی باشدم	چون کنم کز وی نجاتی باشدم

(عطار نیشابوری، ۱۳۷۳: ۱۶۳)

عشوه ابلیس از تلبیسِ توست در تو، یک یک آرزو، ابلیسِ توست
(همان: ۱۶۴)

عطار برای توضیح این مانع، داستانی را تعریف می کند. داستان از این قرار است که غافلی پیش سالکی می رود و از ابلیس گله می کند و می گوید که ابلیس سر راه من قرار می گیرد و دینم را می دزدد. مرد سالک می گوید جوانمرد! شیطان پیش از تو اینجا بود و از تو شکایت داشت. او می گفت دنیا قلمرو من است. این مرد، در قلمرو من تصرف کرده است. من با کسی که دشمن دنیاست، کاری ندارم:

غافلی شد پیش آن صاحب چله	کرد از ابلیس بسیاری گله
گفت «ابلیسم زد از تلبیس راه	کرد دین بر من به طراری تباه.»
مرد گفتش «ای جوانمرد عزیز	آمده بُد، پیش ازین، ابلیس نیز
گفت دنیا جمله اقطاع من است	مرد من نیست آن که دنیا دشمن است

(همان)

وی راه برداشتن این مانع را، دست کشیدن از دنیا و تعلقات آن می داند. چون دنیا قلمرو شیطان است. از نگاه عطار، در صورتی می توانیم از تیر رس شیطان در امان مانیم که از قلمرو وی خارج شویم:

دست از اقطاع او کوتاه دار	تا نباشد هیچ کس را با تو کار
هر که بیرون شد ز اقطاع تمام	نیست با او هیچ کارم و السلام

(همان)

جمله دنیا چو اقطاع منست	هست این خشت آن من این روشنت
تا تصرف میکنی در ملک من	حرث من آورده در سلک من

(همان: ۱۶۵)

۵-۸ احساس ضعف و ناتوانی

مسیر معرفت نفس و نیل به کمال، مسیر پرمشقت و صعب العبوری است و هرکس را یارای طی کردن این طریق نیست. بسیاری از افراد، وقتی به مشکلات راه، می اندیشند، خود را مرد آن نمی بینند و از قدم گذاشتن در آن ناامید می شوند. بسیاری هم

در نیمه ی راه، امید خود را از دست می دهند و از سفر باز می مانند. عطار احساس ضعف و ناتوانی را آفت و مانع کمال می داند:

دیگری گفتش که ای پشت سپاه	ناتوانم، روی چون آرم به راه؟
من ندارم قوت و بس عاجزم	این چنین ره پیش نامد هرگز
وادی دور است و راه مشکلش	من بمیرم در نخستین منزلش
کوه‌های آتشین در ره بسی ست	وین چنین کاری نه کار هر کسی ست

(همان : ۱۳۸)

وی راه رفع این مانع راه، توجه به بی ارزشی دنیا و کوتاهی عمر می داند. از نگاه عطار، دنیا کم ارزش و ناپایدار است. انسان چه بخواهد و چه نخواهد، باید، دیر یا زود این مکان را ترک کند. روزانه هزاران نفر در این مکان کثیف، هم چون کرم زرد، با رنج و درد، دنیا را ترک می کنند. حالا که قرار است این گونه پست و حقیر زندگی کنیم و بمیریم، بهتر است که جانمان را در راه هدفمان از دست بدهیم:

هدهدش گفت ای فسرده چند ازین	تا به کی داری تو دل در بند ازین
چون تو را این جایگه قدر اندکی ست	خواه می رو، خواه نی، هر دو یکی ست
هست دنیا چون نجاست سر به سر	خلق می میرند در وی دربه در
صد هزاران خلق همچون کرم زرد	زار می میرند در دنیا به درد
ما اگر آخر درین میریم خوار	به که در عین نجاست زار زار

(همان : ۱۳۹)

۹-۵ غرور

در بیان عطار، غرور نیز در زمره ی موانع کمال به شمار آمده است. این صفت زشت، هم چون پيله ای، انسان مغرور را در بر می گیرد و او را از درک حقیقت محروم می سازد. عطار غرور را صفتی فرعونیی و شیطانی می داند. به نظر وی مَنیت، نشان نفاق است:

تا تو در عجب و غروری مانده ای	از حقیقت دور دوری مانده ای
عجب بر هم زن غرورت را بسوز	حاضر از نفسی، حضورت را بسوز
ای بگشته هر دم از لونی دگر	در بُن هر موی فرعونیی دگر

(همان : ۲۵۸)

غرور راه نفوذ شیطان در وجود انسان است. ریشه‌ی بسیاری از مصیبت‌ها و مشکلات، منیت انسان است. اگر منیت و غرور را ترک کند، با هر دو عالم دشمن می‌شود. زیرا، ریشه‌ی تمام خواسته‌ها، حب نفس است. منیت که از بین می‌رود، هیچ خواسته‌ای حتی میل به بهشت، باقی نمی‌ماند:

من مگو، ای از منی در صد بلا	تا به ابلسی نگردی مبتلا
تا ز تو یک ذره باقی مانده‌ست	صد نشان از تو نفاقی مانده‌ست
از منی گر ایمنی باشد تو را	با دو عالم دشمنی باشد تو را

(همان)

از نظر عطار، انسان برای مبارزه با صفت غرور، باید به این نکته توجه کند که خلقت او از خاک و خون است که هر دو حرام هستند. آفرینش از خون، به انسان نزدیکتر است و همین خون، هم اندک است و هم نجس. موجودی که از شیئی ناچیز و نجس به وجود آمده است، چگونه می‌تواند مغرور و متکبر باشد؟:

اصل تو از خاک وز خون شد تمام	وی عجب هر دو ز بی‌قدری حرام
خون که او نزدیک‌تر آمد به تو	هم نجس هم مختصر آمد به تو

(همان : ۲۵۹)

۵-۱۰ عیب جویی

یکی از موانع مهم رشد و کمال آدمی، عیب جویی است. انسان‌های عیب جو، چنان به دنبال جست و جوی عیب‌های دیگران هستند، که فرصتی برای فکر کردن به نقص‌ها و ایرادات خود و برطرف کردن آن‌ها پیدا نمی‌کنند. عطار معتقد است که انسانی که در پی کشف عیوب دیگران است، هرگز نمی‌تواند حقایق عالم غیب را ببیند و لذت و شادی درک غیب را در وجودش بچشد. لازمه‌ی عشق به خدا، رها شدن از بند عیب جویی دیگران است:

چون تو مشغولی به جویایی عیب	کی کنی شادی به زیبایی غیب؟
عیب جویا! تو به چشم عیب بین	کی توانی بود هرگز غیب بین

اوّلَا از عیبِ خَلقِ آزاد شو پس به عشقِ غیبِ مطلق شاد شو
(همان: ۲۶۶)

وی برای تفهیم عیب جویی، داستانی از این قرار نقل می کند که: «مست لایعقلی دست و پا گم کرده، می رفت. هوشیاری او را دید؛ در جوالش انداخت و برگرفت تا به خانه برد. مرد در جوال جای گرفته، مرد مست دیگری را در تیره‌حالی و گلاویزی با چند نفر دید. به او گفت: ای بخت برگشته، دو پیمانہ کمتر می خوردی تا مثل من آزاد و راحت و تنها می رفتی!» (شجعی، ۱۳۷۳: ۲۷۳)

بود مستی سخت لا یعقلِ خراب آبِ کارش بُرده کُلّی کارِ آب
هوشیاری را گرفت از وی ملال پس نشاند آن مست را اندر جوال
(عطار نیشابوری، ۱۳۷۳: ۲۶۶)

بر گرفتش تا بُرد با جایِ خویش آمدش مستی دگر در راه پیش
مستِ دیگر، هر زمان با هر کسی می شد و می کرد بدمستی بسی
مستِ اوّل آن که بود اندر جوال چون بدید آن مست را بس تیره حال
گفت «ای مُدبر! دو کم بایست خورد تا چو من می رفتی آزاد و فردا!»
آن او می دید آنِ خویش نه هست حالِ ما همه زین پیش نه
(همان: ۲۶۷)

برای رفع این مانع، باید به جای عیب جویی از دیگران، به عیوب خود توجه کرد. وقتی بزرگیِ عیوب خود را دریابیم، عیوب دیگران در نظرمان کوچک جلوه می کند و نسبت به آن، بی توجه می شویم؛ در این صورت، خداوند ما را می پذیرد، هر چند، عیوب فراوانی داشته باشیم:

موی بشکافی به عیبِ دیگران ور پیرسم عیبِ تو کوری در آن
(همان: ۲۶۶)

چند جویی دیگران را عیب باز؟ آن خود یک ره بجوی، از جیب باز
تا چو بر تو عیبِ تو آید گران نبودت پروایِ عیبِ دیگران
(همان: ۲۶۸)

گر به عیبِ خویشتن مشغولی گر چه بس معیوبی مقبولی
(همان : ۲۶۶)

۱۱-۵ جهل و غفلت

در بینش عطار، جهل و غفلت نیز مانعی بر سر راه کمال انسان است. انسان تمام لحظات خود را در جهل و بی خبری به سر می‌برد. دوره‌ی کودکی مشغول بازی است. دوره‌ی جوانی نیز دوره‌ی غرور است. در این دوره، نوعی دیوانگی بر زندگی حکم فرماست. دوره‌ی پیری نیز دوره‌ی زوال عقل و ضعف جسم است. وقتی در تمام دوران عمر، غافل است و نه راه را می‌داند، نه هدف را و نه موانع هدف را، چگونه می‌تواند طی طریق کند؟ چگونه می‌تواند نفس اماره را کنترل و تربیت کند و به سرمنزل مقصود برسد؟:

بود در اوّل همه بی‌حاصلی کودکی و بی‌دلی و غافلی
بود در اوسط همه بیگانگی وز جوانی شعبه دیوانگی
بود در آخر که پیری بود کار جان خرف درمانده، تن گشته نزار
با چنین عمری به جهل آراسته کی شود این نفس سگ پیراسته
چون ز اوّل تا به آخر غافلی ست حاصل ما لا جرم بی‌حاصلی ست
(همان : ۱۵۹)

وی، سلوک بدون علم و آگاهی را بی‌فایده می‌داند و معتقد است که قدم نهادن در راه، بدون اطلاع و آگاهی، باعث سرنگونی سالک می‌شود:

تو گر بر جهلِ مطلق در سلوکی گدای مطلق‌ی گر از ملوکی
نظر باید فکند آنگه قدم زد که نتوان بی‌نظر در ره قدم زد
اگر تو بی‌نظر در ره زنی گام نگوئساریت بار آرد سرانجام
(عطار نیشابوری، ۱۳۵۵: ۶۳)

شرح گویی رسم و آدابِ ملوک زان که نتوان کرد بر جهل این سلوک
(عطار نیشابوری، ۱۳۷۳: ۱۳۰)

از دیدگاه عطار، راه رفع این مانع، روی آوردن به علم و معرفت است. جهان ما تاریکی مطلق است و تنها راهنمایی که در این مکان تاریک، می‌تواند رهبری جان را

برعهده بگیرد و آن را به سرمنزل مقصود برساند، گوهر گران‌بهای علم و معرفت است. تنها با بهره‌گیری از دانش، می‌توان سالک طریقت شد و به کمال رسید:

جمله تاریک است این محنت سرای علم در وی چون جواهر رهنمای
رهبرِ جانت درین تاریک جای جوهرِ علم است و علمِ جانفزای
(همان: ۳۰۸)

۵-۱۳ بی ادبی

عطار، بی‌ادبی در پیشگاه خداوند را نیز جزء موانع کمال به حساب می‌آورد. هر گاه کسی در محضر بزرگی قرار می‌گیرد، سعی او بر این است که ادب و نزاکت را رعایت کند و اگر بی‌ادبی کند، از پیشگاه آن بزرگ رانده می‌شود. کسی که حرمت خداوند را که بالاتر از هر کسی است، نگه نمی‌دارد، از فیوضات آن وجود مقدس بی‌بهره می‌ماند و به درگاهش راه پیدا نمی‌کند.

تو خدایی می‌کنی نه بندگی کی تو را ممکن شود افکندگی
گر درآید بنده بی حرمت به راه زود راند از بساطش پادشاه
شد حرم بر مرد بی حرمت حرام گر به حرمت باشی این نعمت تمام
(عطارنیشابوری، ۱۳۹۱: ۳۴۶)

از نگاه وی، راه برداشتن این مانع، توجه به مقام بالای خداوند، نگه داشتن حرمت او و خضوع و خشوع در برابر اوست. اگر سالک بخواهد به درگاهش راه پیدا کند و از فیوضاتش بهره‌بردار، باید حرمت پروردگار را پاس بدارد:

چون شدی بنده، به حرمت باش نیز در ره حرمت به همت باش نیز
شد حرم بر مرد بی حرمت حرام گر به حرمت باشی، این نعمت تمام
(همان)

۶- نتیجه‌گیری

عطار به عنوان یک عارف با تجربه، آگاه، دردآشنا و دلسوز، تلاش کرده است که مسیر درست را برای خوانندگان ترسیم کند و موانع کمال و چاه‌های ضلالت را به آنان بنمایاند؛ تا از سقوطشان جلوگیری کند. وی سعادت و کمال آدمی را در قرب الی‌الله و

فناء فی‌الله می‌داند. در منطق‌الطیر او، مسیر کمال، در قالب هفت وادی، ترسیم شده است که پایان بخش آن فناء فی‌الله است و عوامل متعددی انسان را از حرکت در این مسیر سخت و صعب‌العبور باز می‌دارند یا حرکتش را کند می‌کنند؛ که از آنان تحت عنوان «موانع کمال» یاد کردیم. گرچه عطار، هیچ فصل خاصی از کتاب خود را به موانع کمال اختصاص نداده است، اما در لابه‌لای حکایت‌ها و داستان‌ها، با نگاهی ژرف اندیشانه، به بیان این موضوع پرداخته است. وی همانند طبیبی آگاه، ابتدا انحرافات روحی و فکری نوع بشر، که مانع کسب سعادت و کمال او می‌شوند را، یافته، سپس نسخه‌ای متناسب با آن مشکل را برایش پیچیده است. از نگاه عطار، عواملی چون نفس اماره، وابستگی به دنیا، حرص و آز، غرور و خود بینی، بی ادبی، جهل و نادانی، احساس ضعف و ناتوانی، عیبجویی و... باز دارنده‌ی انسان از کمال حقیقی هستند. برای نیل به کمال و سعادت حقیقی، باید بر علم و آگاهی خود افزود، حب دنیا را از قلب ریشه کن کرد، ریشه‌ی تکبر و خود برتر بینی را خشکاند، بر عیوب خود تمرکز کرد، از غیر خدا دل برید و با خضوع و خشوع در برابر او حضور یافت. کتاب منطق‌الطیر او، منبع‌ذی‌قیمتی برای کسانی است که می‌خواهند آفات و بلاهای مسیر پر پیچ و خم سعادت و کمال حقیقی را بشناسند و در این وادی، قدم بگذارند.

منابع:

۱. ابن عربی، محی‌الدین (۱۴۲۲ق)، تفسیر ابن عربی (تأویلات عبدالرزاق)، تصحیح سمیر مصطفی رباب، چاپ اول، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۲. ابن محمد، جعفر (صادق) (۱۴۰۰ق)، مصباح الشریعه، بیروت: انتشارات اعلمی.
۳. ابن منور میهنی، محمد (۱۳۹۷)، اسرار التوحید، تصحیح محمد رضا شفیع کدکنی، چ ۱۲، تهران: انتشارات آگه.
۴. اکرمی، میر جلیل؛ دینی، هادی (۱۳۹۷)، «تجلیات عرفانی مبارزه با نفس در مثنوی‌های عطار (منطق‌الطیر، الهی‌نامه، اسرارنامه و مصیبت‌نامه)»، زبان و ادب فارسی دانشگاه تبریز، ش ۲۳۸، ۲۷ تا ۴۸.

۵. انوری، حسن (۱۳۸۶)، فرهنگ بزرگ سخن، چ سوم، تهران: انتشارات سخن.
۶. ثروتیان، بهروز (۱۳۸۴)، شرح راز منطق الطیر، تهران: موسسه انتشارات امیرکبیر.
۷. خاتمی، احمد (۱۳۸۵)، مقابله و تصحیح منطق الطیر شیخ فریدالدین عطار نیشابوری، تهران: انتشارات سروش.
۸. خالدیان، محمد علی (۱۳۸۵)، «موانع معرفتی کمال در مثنوی معنوی»، ادبیات عرفانی و اسطوره شناختی، ش ۳، ۶۳-۳۹.
۹. ریتز، هلموت (۱۳۸۸)، دریای جان، ترجمه عباس زریاب خویی، مهرآفاق بایبوردی، چ سوم، تهران: انتشارات بین المللی الهدی.
۱۰. شجیعی، پوران (۱۳۷۳)، جهانبینی عطار، چ اول، تهران: موسسه نشر و ویرایش.
۱۱. شفیع کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۸)، زیور پارسی (نگاهی به زندگی و غزل‌های عطار)، چ اول، تهران: انتشارات آگه.
۱۲. عزالدین محمود، ابن علی کاشانی (۱۳۸۹)، مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، تصحیح جلال الدین همایی، تهران: زوار .
۱۳. عطار نیشابوری، فریدالدین (۱۲۹۸)، اسرار نامه، تهران: بی نا.
۱۴. ----- (۱۳۵۵)، الهی نامه، تهران: انتشارات اسلامیه.
۱۵. ----- (۱۳۷۳)، منطق الطیر، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۱۶. ----- (۱۳۹۱)، منطق الطیر، تصحیح: محمدرضا شفیع کدکنی، چ یازدهم، تهران: انتشارات سخن.
۱۷. ----- (۱۳۸۴)، دیوان عطار، تصحیح: تقی تفضلی، چ یازدهم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۸. ظهیری، بیژن (۱۳۸۷)، «تبلور کمال در منطق الطیر عطار با نگاهی بر ابعاد روان شناختی آن»، نخستین گردهمایی سراسری انجمن ترویج زبان و ادب فارسی ایران، ۱۶۷-۱۸۲.
۱۹. فلاح خوش خلق، فوزیه (۱۳۷۶)، «موانع سلوک از دیدگاه عطار با تکیه بر

- منطق الطیر»، دومین همایش ملی بازشناسی مشاهیر و مفاخر خراسان، مشهد،
<https://civilica.com/doc/686464>.
۲۰. قبادی، حسینعلی؛ طاهری، قدرت‌الله؛ قاسم زاده، سید علی؛ فولادی، علیرضا (۱۳۹۰)،
«پیام‌های جهانی عطار برای مشکلات فکری انسان معاصر»، پژوهشنامه ادبیات
تعلیمی، دوره ۱۱، ش ۳: ۸۳-۱۱۰.
۲۱. محمدی، ولی‌الله (۱۳۹۴)، «نفس در مثنوی‌های عطار نیشابوری»، مجموعه مقاله‌های
دهمین همایش بین‌المللی ترویج زبان و ادب فارسی، ۱۹۶-۲۱۶.
۲۲. مسعودی فرد، جلیل (۱۳۹۲)، «موانع و مراحل سلوک در منطق الطیر عطار
نیشابوری»، فصلنامه پژوهش‌های ادبی و بلاغی دانشگاه پیام نور، دوره ۱، ش ۴:
۶۳-۴۸.
۲۳. مقامیان زاده، واردی (۱۳۹۷)، «بررسی خصوصیات سبکی عطار در بیان ویژگی‌های
انسان کامل»، فصلنامه تخصصی سبکشناسی نظم و نثر فارسی (بهارادب)، دوره ۴، ش
۴۶: ۲۲۵-۲۴۳.
۲۴. نجم‌الدین رازی، عبدالله بن محمد (۱۳۷۲)، گزیده مرصادالعباد، انتخاب و مقدمه
محمد امین ریاحی، چ پنجم. تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
۲۵. نسفی، عزالدین (۱۳۸۶)، کتاب الانسان الكامل، مقدمه هانری کربن، ترجمه: سید
ضیاءالدین دهشیری، چ هشتم، تهران: انتشارات طهوری.
۲۶. هجویری، علی بن عثمان (۱۳۹۳)، کشف‌المحجوب، تصحیح و تعلیقات: محمود
عابدی، چ نهم، تهران: انتشارات سروش.

